

به بهانه‌ی تولد دو آلبوم « فریاد در باد »  
و « صدای عشق » ،  
با صدای فریدون فرح اندوز

## « جای پای عشق » ...

ماندانا زندیان

« ... آه، ای عزیز دیرین؛

ای دور دلپذیرم،

در غیبت ترانه

آواز عاشقانه،

نام مرا صدا کن، من خود صدای عشقم »

سلام پدر!

از آن روزهای خوب ایرانی که خانه‌ی ما با آن سقف بلند فیروزه‌ای، نگاه گرم و مهربان تو را در آغوش می‌کشید و صدای آسمانی‌ات را با قلب‌های ما قسمت می‌کرد، انگار که چند قرن می‌گذرد ...  
ما تازه بودیم و طراوت داشتیم. حضور خوشرنگ تو در آن جعبه‌ی جادویی به دیوارهای خانه‌ی ما رنگ دریا می‌داد. تو بوی زندگی می‌دادی. تو مثل رؤیا بزرگ بودی و ما رؤیا را دوست داشتیم.  
تو زیبا بودی و ما هنوز آنقدر بزرگ نشده بودیم که زیبایی را نبینیم. کودک بودیم و سرمان شلوغ نبود. ما زندگی می‌کردیم و زندگی ما با سلام‌های هرروزه‌ی تو رقیق‌تر می‌شد.

تا اینکه یک روز، یک روز تلخ و سخت و خاکستری، صدای تو را در بهت یک انقلاب گم کردیم. رؤیای ما، در خستگی و ابهام فرو رفت. تو کوچ کردی و «چتر طاووس صمیمیت»، بسته شد.

سال‌ها گذشت. ما پراکنده شدیم. من‌های بی‌شمار. من‌های تکه پاره شده‌ی بی‌شمار که نه خانه داشتند، نه پنجره، نه درخت و نه رؤیا. یاد صدای تو اما با هر چه غزل و آینه در حافظه‌ی ما می‌خواند :

« شهر بی‌آوازم ؛  
کاش می‌دانستی  
غم غربت  
چه پلیدانه مرا در تن من می‌شکند  
درد بی‌حاصلی روز به شب آوردن  
رنج کوبیدن تنهایی شب  
بر فرق سحر  
بی‌که امید به روشن فردا،  
چون خوره می‌خوردم ... »

تنهایی و دلتنگی ما انبوه بود و سهم امیدمان روزانه. به روزهایی فکر می‌کردیم که سلام‌های دوباره‌ی تو، ذخیره‌ی امید ما را پر می‌کرد. ما چندان هم برای زندگی کردن بی‌مهارت نبودیم. صدای تو در اراده‌ی ما جاری بود. اراده‌ی ما صیقل داشت.

ما سزاوار خاموشی نبودیم. این را از تو آموخته بودیم. « دریاچه » را گشودیم و یک بار دیگر گل‌های آفتاب‌گردان را به صدای تو سپردیم :

« مهر ایران با ماست  
عشق را فریاد کنیم  
و نگوییم که تو، و نه من  
همه فریاد کنیم  
همه آوا باشیم . »

ما و گل‌های آفتاب‌گردان همراه با « چهره‌ها و یادها » ی جاری در صدای تو از حزن و اندوه می‌گذشتیم و به بهار می‌رسیدیم.

تو زیباترین عیدی ما بودی. بهارِ ما در صدای تو متولد می‌شد :

« دوباره سبزه، دوباره بهار

دوباره این دل عاشق

به یاد یار و دیار. . .

. . . دوباره امید

دوباره نوید

که مرگِ ظلمت و شب را به چشم خواهی دید

دوباره عید، دوباره سرود

دوباره سلام، دوباره درود. «

«جهان سرا»یمان شده بود و تو پدرمان. نام تو قانونی‌ترین پاره‌ی قلب ما بود. تو مانده بودی تا رؤیا و تخیل و امیدِ ما را به دیوار هستی سنجاق کنی. سپس کنار دیوار بمانی و آفتاب‌گردان‌ها را آب دهی.

دیوار که فرو ریخت، تو به دریا پناه بردی. ما گریستیم. و گل‌های آفتاب‌گردان، طعم خورشید را از یاد بردند.

تو نبودی و « ایرانیان مهاجر » ، دیگر « حرفی برای گفتن » یا شنیدن نداشتند.

گفتی :

« خوبِ من می‌دانم

در طلوعی دیگر

به تو خواهم پیوست

و در آن صبح عزیز

اشک چشمم همه گل خواهد شد

خنده را تجربه کن

روزِ ما

در راه است . «

گفتیم :

تو خاطره‌ی مشترک همه‌ی ما هستی. یاد و خاطره‌ی تو در جان ما و سرزمین‌مان زنده می‌ماند تا ما را، آن همه من‌های از هم پاشیده را « با سلامی دوباره » به هم گره زند.  
« دریچه » اگر گشوده شود، شاخه‌های مبهم هم میوه می‌دهند. باران می‌ایستد و آسمان در نور گم می‌شود.

گفتی :

دوباره . . . دوباره . . . دوباره، دوباره . . . دوباره، دوباره می‌سازمت. . .

باورت کردیم.

ما دیگر توان درک طغیان نهر، رفتار باد و بی‌مهری سرما را یافته‌بودیم.

گفتیم: صدای تو عطر نرگس دارد. زمستان ما در صدای تو ذوب می‌شود. با ما بمان.

تو بغض کردی. صدای تار لرزید.

گفتی :

« چهل سالی‌ست بیش و کم، که در باد فریاد می‌کنم. حرف ناگفته‌ی دل را به دستان عاشق و بی‌قرار باد می‌سپارم، تا به گوش جانان برساند و در ژرفای دلتان بنشاند. باد بی‌سامان در این همه سال بی‌فراز و پر نشیب، با صبوری و مهر، پیام‌بر من و پیام‌آور شما بوده است. و هم از این روست که باد را بسیار دوست می‌دارم. . . »

ما و گل‌های آفتاب‌گردان در واژه‌های غرق بودیم: « صدای عشق » ات را از « دستان‌های بی‌قرار باد » بر گرفتیم و تازه شدیم.

امید و ابریشم حضور تو مسری است، پدر؛ عاشقانه‌های مانای سرزمین ما، در متن صدای تو دریایی می‌شوند.

درد دل فریادهای تو خصوصی نیست. ما رنگ صدای تو را باور می‌کنیم. ما به عشق ایمان داریم. ما از تو و باد یاد گرفته‌ایم که به شاخه‌های آن سوی مه سیب سبز تعارف کنیم.

ما تو را و صدای تو را دوست داریم.  
ما فرزندان تو و فرزندان ایران توایم.

---

\* « فریاد در باد»، اجرای گزیده ای از سروده‌های فریدون فرح اندوز، در سال‌های تبعید است، که در موسیقی کاوه ادیب به گل نشسته است.

\*\* « صدای عشق»، اجرای گزیده‌ای از عاشقانه‌های ماندگار شعر معاصر ایران است، در بستر موسیقی کاوه ادیب. عاشقانه‌هایی که در نسل او خلق شدند و تا همیشه سرایت کردند. ( لب خاموش: هوشنگ ابتهاج، دریچه‌ها: اخوان ثالث، شراب نور: سیمین بهبهانی، زروی پلک شب: سهراب سپهری، من و تو، درخت و بارون : احمد شاملو، آفتاب می‌شود: فروغ فرخ‌زاد، کوچه: فریدون مشیری، پاره‌هایی از آبی، خاکستری، سیاه: حمید مصدق، چراغی از پس نیزار: نادر نادرپور، تو را من چشم در راهم: نیما یوشیج )

- طراحی زیبایی جلد هر دو آلبوم، در دست های هنرمند نگار آثاری- صمیمی شکل گرفته است.

× تمام مطالب داخل گیومه، از شعرها، نوشته‌ها و برنامه‌های رادیویی فریدون فرح اندوز برگرفته شده‌اند.

